



زیر آسمان سیخ

ناشر: افق بی بیان

بهاء: ۶۹,۰۰۰ تومان

نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان

دانشگاه - مرکز خرید دانشگاه - پلاک ۵

تلفن تماس: ۶۶۹۵۷۳۵۳ - ۶۶۹۵۷۳۳۵

ایمیل: ofoqbp@gmail.com

وب سایت: www.ofoqbp.com

سرشناسه: سالیوان، مارک تی، ۱۹۵۸-م.

Sullivan, Mark T, ۱۹۵۸-

عنوان و نام پدیدآور: زیر آسمان سرخ / مارک سولیوان؛ ترجمه نیما بیگی؛ ویراستار آل بوت.

مشخصات نشر: تهران: افق بی پایان، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲-۰۴۴-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

داشت: عنوان اصلی: Beneath a scarlet sky: a novel, c۲۰۱۷.

موضوع: داستان های آمریکایی -- قرن ۲۰م.

موضوع: ۲۰th century -- American fiction.

شماره / افق: بیگ، نیما، ۱۳۶۸-، مترجم

رده بندی: F۳۸۳

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۷

شماره کتابشناسی ملی: ۸۰۲۳۷۰

زبان: فارسی

مارک سولیوان

ترجمه نیما بیگی

مدیر فرآیند سر: علیرضا...

دبیر مجموعه: پرویز شیش...

ویراستاران: آل بوت، پرویز...

ناشر: افق بی پایان

فروست: افق داستان

صفحه آرایی و گرافیک: آتلیه افق بی پایان

سال و نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲-۰۴۴-۵



مقدمه

اوایل فوریه ۲۰۰۶. بهل و است ساله بودم و اوضاع و احوال خوبی نداشتم. برادر کوچک‌ترم، بهترین دوستم، تابستان سال قبل از مصرف زیاد مشروب فوت شده بود. دانشی نوشته بودم که بازخورد خوبی نداشت، درگیر یک مجادله کاری بودم و در یک قه می ورزشکستگی قرار داشتم. در حالی که نزدیک غروب در بزرگ‌راه مونتانا زندگی می‌کردم، به فکر بیمه عمرم افتادم و متوجه شدم که، مرده‌ام برای خانواده‌ام از دیده بختنم بیش تر ارزش دارد. کوبیدن ماشین به پایه جناحی بزرگ‌راه را سبک به گزین کردم؛ هوا برفی و نور کم بود، کسی به خودکشی شک نمی‌کرد.

اما بعد تصویر همسرو پسرانم را در هوای برفی دیدم که منظره عوض شد. وقتی کنار بزرگ‌راه توقف کردم، بدون کنترل می‌لرزیدم. با ریپاشی ذهنی فاصله زیادی نداشتم، سرم را خم کردم و از خدا و کائنات التماس کمک کردم. دعا کردم داستانی به من الهام شود؛ قصه‌ای فراتر از خودم، پروژه‌ای که بتوانم خود را در آن غرق کنم.

باورتان بشود یا نه، همان بعد از ظهر در رستوران سراهی در بوزمن، بین این

همه جا در مونتانا، خبر داستانی ناگفته در مورد جنگ جهانی دوم به گوشم رسید که یک نوجوان هفده ساله قهرمان آن بود.

اولین واکنشم به این داستان زندگی پینوللا، در بیست و سه ماه آخر جنگ این بود که این داستان غیر ممکن بود. اگر اتفاق افتاده بود حتماً آن را شنیده بودیم. اما پینو، بعد از سی سال زندگی در بورلی هیلز و مموف لیکر کالیفرنیا به ایتالیا بازگشته بود.

با او تماس گرفتم. آقای للا در آغاز از صحبت با من سر باز می زد و می گفت: «بیشتر من در دل است تا قهرمان.» که مرا بیش تر مشتاق می کرد. بالاخره بعد از چندین تماس نهایی، به شرط این که به ایتالیا بروم، موافقت کرد.

با هواپیما به ایتالیا رفتم و سه هفته را با او نزدیک دریاچه ماگوری، در ویلای قدیمی ای در شهر لسا، نزد انانام، شهری شمال میلان، آن زمان، پینو، هفتاد و نه ساله ولی قوی، تنومند، خوش تیپ، دلجو، خوش خنده بود و معمولاً طفره می رفت. اوقاتی که از گذشته صحبت می کرد، ساعت ها حرف هایش گوش می دادم. بعضی از خاطراتش آن قدر واضح بودند که بر رویم ظاهر می شدند. اما خاطرات دیگر آن قدر مبهم بودند که باید با سؤال های فراوان به آن ها می رسیدیم.

به وضوح از بعضی از وقایع و شخصیت ها صحبت نمی کرد، و از صحبت درباره دیگر شخصیت ها و وقایع وحشت داشت. وقتی برای بازگویی آن ها، افشاری می کردم، تراژدی های را تعریف می کرد که هر دو مان را به حق می انداخت.

در سفر اول، با تاریخ شناسان در میلان و کشیش های کاتولیک و اعضای نیروهای پارتیزان هم مصاحبه کردم. به همراه پینو، به جاهای مهم می رفتم. در آلپ کوه پیمایی و اسکی کردم تا راه های فرار را بهتر درک کنم. وقتی از غم در پیزاله، لور تو ضعف کرد او را در آغوش گرفتم، و وقتی عذاب در خیابان ها

نزدیک کاستلو سفورزسکو، به جان او چنگ انداخت، او را تماشا کردم. جایی را که برای بار آخر بنیتو موسیلینی را دیده بود را به من نشان داد. لرزش دستش را در حالی که در کلیسای جامع میلان دوئمو، برایکشته شدگان شمع روشن می‌کرد را به چشم دیدم.

در این زمان، به داستان دوسال زندگی خارق‌العاده این مرد گوش دادم؛ گذر زمان در هفده و هجده سالگی، بالا و پایین‌ها، مشکلات و موفقیت‌ها، عشق و دل‌شکستگی، مشکلات شخصی خودم، و در کل زندگی‌ام، در مقابل دوران نوجوانی‌ام قابل مقایسه نبود. بینش او به تراژدی‌های زندگی، عقاید مرا عوض کرد. التیام‌یافته‌ام و پینو به سرعت دوست شدیم. وقتی به خانه برگشتم، حالم از چند سال گذشته خیلی بهتر شده بود. این سفر باعث چهار سفر دیگر در دهه بعد شد، سفرهایی که به من اجازه می‌دادند در میان نوشتن کتاب‌های دیگر، روی داستان پینو تحقیق کنم. با تاریخ‌دانان ایتالیا، آلمان و ایالات متحده مصاحبه کردم. چندین هفته صرف مطالعه اسناد جنگی این سه کشور و انگلستان شد.

با شاهدین زنده مصاحبه کردم؛ حداقل آن‌هایی که زنده می‌شدند پیدا کنم، تا جزئیات دقیق‌تری درباره اتفاقات داستان ارائه کنند. با سرزمان و دوستان شاهدان فوت شده هم مصاحبه کردم، از جمله اینگرید بک، دختر ژنرال نازی رمزآلودی که داستان را پیچیده می‌کرد.

در هر زمان ممکن، به دست چینی‌هایم از آرشیوها و تحقیقات و شهادت‌ها تکیه می‌کردم. اما خیلی سریع متوجه شدم که اسناد مربوط به گذشته پینو به خاطر از بین رفتن مدارک نازی‌ها پس از جنگ جهانی دوم، در جاهای مختلف پخش یا گم شده بودند. فراموشی همه‌گیری هم که پیرامون ایتالیا

و ایتالیایی‌های بعد از جنگ جهانی دوم هم سد راه قرار داشت. صدها کتاب درباره روز اشغال نورماندی، عملیات‌ها، متحدین در اروپا و تلاش‌های قهرمانی افراد متعدد در دیگر کشورها نوشته شده. اما توجه خاصی به اشغال ایتالیا به وسیله نازی‌ها و خط قطار کاتولیک، که برای نجات به وجود آمد، نشده بود. حدود شصت هزار سرباز ارتش متحدین برای آزادسازی ایتالیا کشته شدند. نزدیک به صد و چهل هزار ایتالیایی در طول اشغال نازی‌ها کشته شدند. بیا این را ببینیم، مدارک بسیار کمی درباره نبرد ایتالیا موجود است، تاریخ دانان این جنگ را "به فراموشی شده" می‌نامند. بیش‌ترین فراموشی به دست ایتالیایی‌ها و بانی‌ها، به وجود آمده. یکی از پارتیزان‌های کهنسال به من گفت: «جوان بریم و فراموش کنیم. می‌خواستیم آن تجربه‌های وحشتناک را پشت سرمان بگذاریم». چکس درباره ایتالیا در جنگ جهانی دوم صحبت نمی‌کند، پس در همه چیز به یاد نمی‌آورد.»

در زمان نوشتن داستان، به خاطر سرزاندن اسناد، فراموشی جمعی و مرگ تعداد زیادی از شخصیت‌های وقایع افتاده، مجبور شدم در قسمت‌هایی از داستان، صحنه‌ها و دیالوگ‌ها را بر اساس خاطرات پینو، پس از چند دهه با همین شواهد مختصر باقی‌مانده تاریخیات خودم بسازم؛ سازهایی مبنی بر تحقیقات و شک‌هایی بر اساس حقیقت و جاهای خاصی، وقایع و شخصیت‌ها را ترکیب یا در هم آمیخته‌ام تا نقل داستان یک پارچه باشد و به قسمت‌های که برای من ناقص تعریف شدند، شاخه و برگ دادم. در نتیجه، داستانی که می‌خوانید نقل مستند نیست، بلکه داستان بیوگرافی و تاریخ خیالی است که به اتفاقاتی که برای پینو لالابین ژوئن ۱۹۴۳ و می ۱۹۴۵ رخ داده بسیار نزدیک است.